

سلسله دروس استاد معظم آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه هجدهم، دوشنبه مورخه ۱۳۹۱/۹/۲۰

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عج

تهیه و تنظیم: قدرت الله رضانی

باب ۲ (التوحید و نفی التشبیه)، حدیث دوم:

مقدمه حدیث را عرض کردیم، رسیدیم به این جمله که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...؛

و پایه و اساس شناخت خداوند منحصر به فرد دانستن اوست، و قوام و اساس توحید این است که

صفات (زائد بر ذات) را از ذات خداوند منتفی بدانیم... (التوحید، ص: ۳۴ - ۳۵).

وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ

اصل معرفت خدا، یگانه دانستن اوست، و اینکه بدانیم حضرت حق یگانه است. معنای یگانه بودن این

است که شبیه ندارد، ترکیب ندارد، و به وهم و فکر و عقل در نیاید.

آنچنان که در حدیث آمده:

روزی که جنگ جمل پیا بود عربی برخاست و روی به امیر المؤمنین علیه السلام کرده و گفت:

یا امیر المؤمنین شما قائل به یکتائی خدا هستی؟ مردم از هر سو بر او تاختند که چه هنگام این سخن

بود؟ مگر نمی بینی که امیر المؤمنین علیه السلام فکرشان مشغول نبرد است. امیر المؤمنین فرمود: دست از او بردارید که

خواسته این عرب همان است که ما بر سر آن با این مردم می جنگیم سپس فرمود:

يَا أَعْرَابِي إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ وَ وَجْهَانِ يَثْبِتَانِ فِيهِ.

فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ:

فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ. فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِيَ لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ

الْأَعْدَادِ. أَمْ مَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ: «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»؟ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ

النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ. فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَ جَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَ تَعَالَى.

وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبِتَانِ فِيهِ:

فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهُ. كَذَلِكَ رَبُّنَا. وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدٌ

الْمَعْنَى. يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ (التوحید،

ص: ۸۳ - ۸۴)؛

ای مرد عرب این گفتار: که خدا یکی است دو صورتش بر خدا روا نیست و دو صورتش رواست. اما آن دو که روا نیست:

۱- کسی بگوید خدا یکی است و مقصودش یکی از لحاظ عدد (یک دانه) باشد. زیرا آنچه دومی ندارد بشماره نیاید. مگر نه بینی آن که گفت: خدا سومی از سه موجود است، کافر شد؟.

۲- کسی بگوید: خدا یکی است و مقصودش نوعی از جنس باشد. این هم روا نیست زیرا تشبیه خداست و پروردگار ما والاتر و بالاتر از این است که شبیه و مانند داشته باشد. و اما آن دو که گفتنش رواست:

۱- کسی گوید خدا یکی است یعنی بی مانند است. آری خدای ما چنین است.

۲- کسی گوید خدای عزّ و جلّ یکتاست و یگانه. یعنی ترکیبی در ذاتش نیست و قابل پخش به اجزا نیست، نه در خارج، نه در عقل و نه در خیال. آری خدای ما - عزّ و جلّ - چنین است. بنابر این مراد از یگانه بودن خدا یکتایی اوست، و اینکه بی نظیر و غیر قابل تجزیه و ترکیب است. اما واحد بودن عددی و نوعی، در خدا معنا ندارد چون در آنها قابلیت تکثیر است.

در جمله محل بحث می فرمایند: شناخت اساسی، شناخت به یکتایی و توحید است. توحید هم مشخص است. یعنی شبیه برایش نیست، شریکی و نظیری برایش نیست. اگر چنانچه شبیه و شریک داشته باشد یعنی چیزی مانند او در حقیقت باشد، او هم خدا خواهد بود.

بدیهی است که اگر برای خدا شبیه و نظیر باشد، و چیزی شرکت با خدا داشته باشد، معنایش تعدد خدایان است. چراکه، آنچه شرکت - در حقیقت - با حضرت حق داشته باشد خدا می شود. در شرح قاضی سعید قمی آمده است:

فما يتحصّل به معرفته و يتأصّل به هو أن يوحدّه ممّا سواه و يفرّده ممّا عداه، بأن لا يحکم علیه بالتّشريك و التشبيه مع شيء من الأشياء، و أنّه لا شريك له و لا شيء يشبهه؛ إذ الشّرکة و الشّبّه يستلزم الکثرة فی حقیقته أو صفاته (شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص: ۱۱۵).

جدا ساختن خدا از غیر و بی نظیر دانستن خدا اصل است. در باره خدا، حکم به تشریک و تشبیه در کار نیست. هیچ چیز شبیه او نیست. غیر از موجودات کثیفه، اگر مجرداتی (مانند موجودات نورانی، انوار، عقل، عوالم مجرده طبق آنچه در کتب معروف است) هم در کار باشند، هرچه باشند غیر اویند، هیچ شباهتی با او ندارند. این جور نیست که مجردات شبیه و شریک با او باشند و در حقیقت، شرکتی با او داشته باشند. خیر، حتی انوار ائمه علیهم السلام و حتی نور افضل کائنات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ شباهت و شرکتی با حقیقت خدا ندارد. لذا هیچ چیز با خدا سنخیت (اشتراک در اصل و حقیقت) ندارد.

سؤال:

توجه به این نکته، پاسخ سؤالی است که بسیار می پرسند و آن اینکه گفته می شود: خدا اندازه و حدی که ندارد، بلکه بی منتهاست. اگر چنین است، پس تو و من و دیگر اشیا نباید غیر او باشیم! زیرا، اگر غیر او باشیم او را حد زده ایم. اگر چیزی غیر او شد، دیگر او نمی تواند نامتناهی شود.

به عبارت دیگر، اگر مثلاً، این کتاب غیر او باشد پس او اینجا (فضایی که کتاب اشغال کرده) حضور ندارد، وقتی حضور نداشت می‌شود محدود.

جواب:

برای خدا شبیه نیست، یعنی سخی ندارد. موجودات سنخ او نیستند، پس او را حدی نمی‌زند. برای تقریب به ذهن، یک مثال ساده بیان می‌کنیم: در امور مادی، نوری که از شیشه رد می‌شود، نیرویی که در تلفن‌هاست و از آهن و غیره رد می‌شود، آیا آن نور و نیرو از کل شیشه رد می‌شود یا از یک گوشه آن؟ آیا وقتی نور و نیرو از شیشه عبور کرده، جای شیشه را تنگ کرده؟

البته این تشبیه در خصوص خدا و خلق درست نیست اما برای تقریب به ذهن مطلب را روشن می‌کند. موجودات – هر چند زیاد باشند – خدا را حد نمی‌زنند و جای او تنگ نمی‌کنند چون از سنخ خدا نیستند! بله اگر از سنخ او باشند حدّ می‌زنند. لذا برخی از وحدت تشکیکی دست برداشته و به وحدت اطلاقی قائل شده‌اند چون دیده‌اند (بنابر وحدت تشکیکی) مراتب ضعیف، غیر مرتبه لایتناهاست.

گرچه (قائلین به وحدت تشکیکی) در جواب گفته‌اند: همه مراتب – به حسب حقیقت – یکی هستند. اما جواب همه اینها (وحدت تشکیکی و اطلاقی) این است که: او شبیه ندارد تا او را حد زند. سنخیت با چیزی ندارد تا حد بخورد و محدود شود. مخلوقات – هرچند فراوان باشند – جای او را نمی‌گیرند و او را محدود نمی‌کنند چون هم‌سنخ او نیستند.

شرکت و شباهت مستلزم کثرت (در حقیقت ذات یا در صفات) است. لذا وحدت او وقتی حاصل می‌شود که او را شبیه چیزی ندانیم.

نکته:

در خصوص توحید و وحدت حضرت حق، چند رشته مهم جای بحث دارد، از جمله ادله توحید. چراکه برای اثبات توحید حق متعال، ادله فراوانی اقامه شده است: ادله قرآنی، حدیثی، کلامی، فلسفی و عرفانی. به عنوان مثال، در قرآن کریم در چند مورد، استدلال‌های متعددی بر توحید شده است از جمله:

• لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (سوره انبیاء آیه ۲۲)؛

اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزّه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

• مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (سوره مؤمنون آیه ۹۱)؛

خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد) منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند!

• يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (سوره یوسف آیه ۳۹)؛ ای

دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟!

در احادیث نیز ادله فراوانی بر توحید اقامه شده است. به عنوان نمونه:

زندیقی از امام صادق (ع) سؤلاتی داشت، از جمله اینکه گفت:

چرا جایز نباشد صانع عالم زیاده از یکی باشد؟

حضرت امام صادق (ع) فرمود:

لَا يَخْلُو قَوْلُكَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ أَوْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا قَوِيًّا وَالْآخَرُ ضَعِيفًا.

فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلَمْ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ يَتَفَرَّدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ.

وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَالْآخَرُ ضَعِيفٌ ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْعَجَزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي.

وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفَقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ مُتَفَرِّقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ. فَلَمَّا

رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمَةً وَ الْفَلَكَ جَارِيًّا وَ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى

صِحَّةِ الْأَمْرِ وَ التَّدْبِيرِ وَ ائْتِلَافِ الْأَمْرِ وَ أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ (الإحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۳)؛ بدان که قول

تو در باب آنکه می گوئی خدای تعالی چرا دو تا نباشد، خالی از آن نیست که آن هر دو قدیم و قوی اند یا هر دو ضعیف اند یا یکی قوی و دیگر ضعیف است.

پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک دفع صاحب خود نکند تا منفرد در الوهیت و ربوبیت گردد.

اگر گمان تو چنان است که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف و ناتوان است پس ثابت شد که خدای منان همان قوی قادر سبحان یکی است و آن عاجز ظاهر به یقین از بندگان حضرت واحد است.

و اگر گوئی که خدا دوتا است، خالی از آن نیست آن هر دو متفق اند با یک دیگر در هر جهت یا متفرق اند در هر جهت. هر دو نوع مستدعی فساد نظام عالم است و چون ما خلائق را منتظم و أفلاک را جاری و ملتئم و رفت و آمد لیل و نهار و شمس و قمر بر وفق مقدر مقرر می بینیم اینها دلالت دارد بر صحت امر و تدبیر و ائتلاف امر و اینکه مدبر واحد است.

حضرت امام صادق (ع) در ادامه فرمودند:

ثُمَّ يَلْزَمُكَ إِنْ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فَلَا بُدَّ مِنْ فُرْجَةٍ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ فَصَارَتْ الْفُرْجَةُ ثَالِثًا

بَيْنَهُمَا قَدِيمًا مَعَهُمَا فَيَلْزَمُكَ ثَلَاثَةٌ وَ إِنْ ادَّعَيْتَ ثَلَاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْنَا فِي الْإِثْنَيْنِ حَتَّى يَكُونَ

بَيْنَهُمَا فُرْجَتَانِ فَيَكُونُ خَمْسَةً ثُمَّ يَتَنَاهَى فِي الْعَدَدِ إِلَى مَا لَا نِهَآيَةَ فِي الْكَثْرَةِ (بحار الأنوار، ج ۱۰،

ص: ۱۹۵)؛ از جهت دیگر در صورتی که دو تا باشند مطابق گفته تو باید بین آن دو یک فاصله

باشد تا دو بودن درست شود، و باید آن فاصله هم قدیم باشد، پس بنا به گفته تو خدایان سه تا

می شوند. و اگر بگوئی سه خدا است، طبق استدلالی که برای تو کردم باید دو فاصله بین آنها باشد

و تعداد به پنج می رسد. بالاخره تعدد و کثرت به بی نهایت می رسد.

در استدلال دیگری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علی فرموده‌اند:

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ. أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بَلَاءٌ أَوَّلِيَّةٌ وَ آخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بَلَاءٌ نِهَائِيَّةٌ (نهج البلاغه، نامه ۳۱)؛ و بدان پسرکم، بدان که اگر پروردگارت شریکی داشت پیامبران او نزد تو می‌آمدند، و نشانه‌های پادشاهی و قدرت او را می‌دید، و از کردار و صفت‌های او آگاه می‌شدی. لکن او خدای یکتاست چنانکه خود خویش را وصف کرده است. کسی در حکمرانی وی مخالف او نیست، و ملک او جاودانه و همیشگی است. آغاز همه چیزهاست. و او را اولیت نیست، و آخر است پس از همه اشیاء و او را نهایت نیست.

خلاصه مطلب اینکه: غرض بیان نمونه بود برای ادله توحید. این بحث دامنه طولانی دارد و اگر بخواهیم وارد بحث مفصل آن شویم از سایر مطالب می‌مانیم، لذا در این خصوص به همین مقدار اکتفا می‌شود.

وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...

نظام توحید، اساس و حقیقت توحید، نفی صفات است. این مطلب چگونه می‌شود در حالی که قرآن برای خدا صفات متعدد نقل می‌کند. آیا واقعا نفی صفات است به گونه‌ای که همه صفات معنای سلبی داشته باشند؟ آیا اصلا جز مسئله اقرار چیز دیگری مطرح نیست؟ یا خیر - در عین توحید - جهت مثبت هم در نظر می‌گیریم؟

این مطلبی است که در جلسات بعدی متعرض می‌شویم ان شاء الله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد